

چالش های معرفت شناختی علوم انسانی و توسعه

رضا نیلی پور^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۳۰

چکیده:

در این نوشتار به منشاء و علل توسعه ی علوم جدید و علوم انسانی در اروپا در گذر از قرون وسطی به دوران رنسانس به عنوان رشته های دانشگاهی برای آزاد اندیشی و رهایی از سلطه الگو های اسطوره ای به اختصار اشاره خواهد شد. همچنین نقش تحولات مختلف مفهومی علوم جدید و علوم انسانی در نتیجه ورود به دوران آزاد اندیشی و فرایند توسعه دیدگاه های فلسفی دو تن از فیلسوفان معاصر کانادایی و ایرانی به اختصار بحث خواهد شد. در نتیجه ی ورود به دوران توسعه و گسترش علوم جدید به نقش ظهور انقلاب های صنعتی و تحولات ناشی از آن ها در رفاه زندگی اجتماعی نیز اشاره کوتاهی خواهد شد. همچنین در فرایند توسعه علوم جدید و از جمله علوم انسانی به سبب ویژگی تجربه مندی نتایج خود در طول تاریخ از نظر معرفت شناختی و روش شناختی با پشتوانه یک نظریه فلسفی جدید برای ورود به افسون زدایی از علم متحول می شوند .

علاوه بر انقلاب های صنعتی و علمی در دوران آزاد اندیشی، در نتیجه تحولات معرفت شناختی در علوم انسانی از نیمه دوم قرن بیستم دو "انقلاب معرفت شناختی" با محوریت نقش زبان در تحول ذهن و شناخت و آگاهی انسان رواج پیدا کرد. انقلاب اول بر اساس مبانی معرفت شناختی فلسفه "خرد گرا" و منطق ریاضی شکل گرفت ولی در انقلاب دوم شناختی با تاکید به نا کار آمدی های مبانی مکاتب مختلف فلسفی انقلاب اول و بی توجهی به مبانی فلسفی "تجربه مندی" و نقش زبان در شکل گیری کیفیت آگاهی و توانایی های شناختی انسان در کار برد زبان برای خردورزی آزادی بیان تاکید شده است.

^۱ استاد بازنشسته دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی، عضو پیوسته فرهنگستان علوم

واژه های اصلی: علوم انسانی، علوم شناختی، فلسفه تجربه گرا، فلسفه خردگرا، آزادی بیان

۱- مقدمه: آزاداندیشی و توسعه

با نگاهی گذرا به تاریخ تحولات علوم در دوران جدید چنین برمی آید که پیدایش و گسترش علوم جدید و علمی که به نام "علوم انسانی" در دانشگاه ها معروف شده در گذر از قرون وسطی به دوران رنسانس، دانشمندان تلاش کردند به کمک توسعه علوم جدید به نوعی خود شناسی و آزاد اندیشی فردی و توسعه اجتماعی دست یابی پیدا کنند. به همین سبب، انسان از دوران رنسانس به بعد همواره تلاش کرده خود را از سلطه افسانه ها و اسطوره های پیشینی رها کند و یا به تعبیر پاک نژاد با "گذر از دوران افسون زدگی" (پاک نژاد، ۱۴۰۱: ص ۱۶۶) تا آنجا که امکان دارد اختیار امور زندگی این دنیایی خود را از طریق یافته های علمی در دست بگیرد.

احتمال دارد این بیت از غزل حافظ هم تمنای نوعی "گذر از دوران افسون زدگی" باشد:

جنگ هفتاد و دوتن را همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

عموما فلسفه غربی رواج مجموعه علوم جدید به عنوان رشته های دانشگاهی از قرن هیجدهم به بعد را به عنوان علوم سکولار در کم رنگ شدن نقش حاکمیت کلیسای کاتولیک در اداره جامعه در اروپا مطرح کرده اند. در همین زمینه چارلز تیلور فیلسوف کانادایی تمایزهای مختلف تحول مفهومی سکولار و سکولاریسم در پانصد سال گذشته در غرب را در کتاب "عصر سکولار" به تفصیل بحث کرده است (چارلز تیلور، ۱۴۰۱). وی معتقد است در نتیجه ورود به عصر سکولار یا سکولاریسم سه تحول مفهومی مهم در جوامع غربی اتفاق افتاده است. "تحول اول به عنوان عصری است که حکومت از نهاد دین مجزاشد. تحول دوم عصری است که در آن سلوک مذهبی و شرکت در کلیسا کم رنگ می شود. و تحول سوم عصری است که در آن رویکرد های، ضد مذهبی، غیر مذهبی و مذهبی دارای اعتباری یکسان می شود (به نقل از پاک نژاد، ۱۴۰۱: ص ۱۶۸). یکی از نتایج مثبت این تحولات مفهومی امکان رواج نوعی روا داری بین گروه های مختلف اجتماعی می باشد.

تیلور در خصوص تفاوت ها در تحولات مفاهیم سه گانه سکولاریسم در جامعه تا آنجا که به توسعه علوم مربوط می شود معتقد است: "امرسکولار به مفهوم دوم اغلب به معنای تنزل باورهای مسیحی تلقی شده است و تنزل به حد زیادی با رشد باورهای دیگر در علم، عقل یا پیشرفت علمی به خصوص تقویت شده است، مثلا

نظریه تکامل یا توضیحات روان عصب شناختی از عملکرد ذهن " ازاین مقوله هستند (تیلور، ۱۴۰۱: ص ۲۰). در خصوص بحث نظریه تکامل داروینی که تیلور به آن اشاره کرده و نقش تحول ذهن و شناخت و مباحث عصب روان شناسی و رابطه آن با یادگیری زبان نگاه کنید به نظر یه تکوینی ادلمن در کتاب "زبان و آگاهی" (نیلی پور، ۱۴۰۱: چاپ سوم: فصل اول: ص ۱۹-۲۱). تیلور در بخش دیگری از ادامه بحث خود درباره سکولاریسم و مدرنیته معتقد است: " مدرنیته باید برمبنای ویژگی های بنیادین طبیعت انسان درک شود که همیشه حضور داشته اند، اما با مانعی سد شده بود که امروز کنار زده شده است. علیه این نوع داستان ها، من قاطعانه چنین استدلال می کنم که مدرنیته غربی، به همراه بعد سکولار آن، ثمره ابداعات نو، برساخته های جدید از درک خویش و رسوم مرتبط است و نمی توان آن را برمبنای ویژگی های جاودانه زندگی انسان توضیح داد" (تیلور، ۱۴۰۱: ص ۴۸).

همچنین در زمینه ماهیت مستقل و آزاد بودن علوم جدید و بویژه علوم انسانی علاوه بر دانشمندان غربی فلاسفه ایرانی نیز تاکید زیادی کرده اند. در سال های اخیر از بین فلاسفه ایرانی بویژه دکتر رضا داوری اردکانی در کتاب "علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه" (داوری، ۱۳۸۹) در فصل های مختلف این کتاب با موشکافی خاص ویژگی های آزاد اندیشی در علوم انسانی در عصر آزادگی علم و رابطه آن با فلسفه و نقش علوم انسانی در توسعه را به تفصیل به بحث گذاشته اند. دکتر داوری در خصوص رابطه علم و فلسفه در فصل نخست همین کتاب بحث خود را با عنوان "اگر فلسفه نبود، علم امروزی هم نبود" (داوری، ۱۳۸۹: ص ۳۱) آغاز کرده اند. در فصل دیگری از همین کتاب در مورد آثار و منشاء رنسانس معتقدند: "درخت علم جدید از زمین رنسانس روییده و در چالش با زمین و آب و هوای روحی و فکری آن زمان رشد کرده و بتدریج مقام و مرتبه هماهنگ کننده شرایط و متعادل کننده نظم زندگی را احراز کرده است (داوری ۱۳۸۹: ص ۴۰). همچنین دکتر داوری در خصوص ضرورت توسعه و علوم انسانی معتقدند " راه توسعه بی مدد علوم انسانی گشوده و پیموده نمی شود" (داوری، ۱۳۸۹: ص ۱۹۲). دکتر داوری در فصل دیگری از همین کتاب تفاوت های مفهومی در تحول مبانی فلسفی در دوره های مختلف تاریخ و رنسانس و رابطه آن با کلیسا را به اختصار چنین تشریح کرده اند: "فلسفه ای که سقراط آن را از آسمان به زمین آورد چون به اهل اسلام و ایرانیان رسید، دوباره به آسمان مایل شد، تا آنجا که می توان، با اندکی مسامحه، تاریخ فلسفه اسلامی را می توان تاریخ بازگشت فلسفه به آسمان دانست. اما فلسفه قرون وسطای اروپا سیر دیگری داشته است. آنجا فلسفه ای که از آسمان به زمین آمده بود در کلیسا، که سایه آسمان دانسته می شد، تحقق یافت و در رنسانس، آمدن فلسفه از آسمان به زمین مسجل شد. البته رنسانس فلسفه را از کلیسا بیرون آورد تا مبنا و آموز علوم ریاضی و فیزیک و اقتصاد و سیاست شود. در رنسانس بر زمینی بودن و بشری انگاشتن فلسفه و هنر و علم تاکید شد (داوری، ۱۳۸۹: ص ۱۹۴ و ۱۹۵). در خصوص رنسانس ایرانی و سابقه آن

در مقایسه با رنسانس اروپایی روح الله اسلامی ظهور آن را از نظر تاریخی مقدم بر رنسانس اروپایی دانسته و با توجه به سوابق تاریخی معتقد است: "رنسانس ایرانی عصر بوعلی سینا، بیرونی، زکریای رازی، مسکویه و فردوسی اگر با شاگردان تداوم دهنده و حکمرانان محلی و تجار همراه می شد، می توانست به سطح تکنولوژی و دستاورد های تغییر زندگی نیز منجر شود. اولین رگه های جامعه شناسی، مردم شناسی، فلسفه خرد گرای انتقادی، پزشکی، نجوم، علوم طبیعی و... در رنسانس ایرانیا نرو شهای میدانی، استقرایی و تجربی شکل گرفت. اگر تداوم می یافت، علوم جهانی با تکنولوژی های تغییر زندگی شکل می گرفت و نسل به نسل متحول می شد. روشنگری و رنسانس ایران قبل از اروپا ایجاد شد اما مانند جرقه ای بود که در نوسانات سیاسی و هجوم قبایل به خاموشی گرایید و تنها خاطره ای از آن باقی ماند." (اسلامی، روح الله، سیاست نامه، آبان ۱۴۰۱، سال ششم شماره ۲۴: ص ۱۵۷).

در خصوص نیاز به آزادی های مدنی در جامعه و آزادی بیان دکتر داوری معتقدند "آزادی با اعتبار یافتن خرد مشترک ظهور می کند اگر مردمان باید در اجرای طرح مشترک پیشرفت شریک باشند". البته دکتر داوری در بخش های دیگر همین کتاب درباره انواع آزادی و تفاوت های معرفت شناختی آن بحث کرده اند، ولی در مورد آزادی بیان و کاربرد آن معتقدند "اگر می بینیم که آزادی بیشتر به آزادی بیان و عقیده اطلاق می شود وجهش این است که این آزادی و اثر آن را به آزمایش مستقیم می توان دریافت و این آشکارترین و عمده ترین صورت آزادی است (داوری، آزادی، قانون و سازمان، ۱۴۰۰: ص ۱۵۰).

از سوی دیگر اعتقاد عمومی بر این است که آزادی بیان در دوران آزاد اندیشی در نتیجه آموزش های دانشگاهی و گسترش توانایی های زبانی نقش مهمی داشته است. به همین سبب می توان گفت که یکی از ره آورد های مهم عصر آزادگی علم، آزادی بیان در جامعه است. در این زمینه دانشمندان مختلف از جمله نور تروپ فرای^۲ منتقد ادبی کانادایی هم در مورد کاربرد های مختلف زبان و بویژه اهمیت یادگیری گونه های مختلف زبان و نقش آزادی بیان چنین اظهار داشته است: "آزادی بیان تنها می تواند مولود تعلیم و تربیت و آموزش باشد. تا فرد راه رفتن فرانگیرد آزادی حرکت ندارد. و یا تا تمرین نکند نمی تواند پیانو بنوازد. در مورد زبان و گفتار آزاد هم همین استدلال صادق است". فرای در ادامه معتقد است: کسی لایق گفتار آزاد نیست مگر آن که بداند زبان را چگونه به کار بگیرد و چنین دانشی خدا داد نیست. باید آن را فرا گرفت و برایش زحمت کشید. این توانایی معرفت شناختی از خاصیت های تحول و پرورش یک تخیل (ذهن) فرهیخته است که از طریق آموزش و پرورش های زبانی و خواندن ادبیات بدست می آید. (فرای، نور تروپ، ۱۳۷۲: ص ۸۸، ترجمه سعید ارباب شیرانی).

² Northrop Frye

لازم به یاد آوری است گونه های دیگر زبان هم مانند زبان علوم مختلف از قبیل فیزیک، اقتصاد و سیاست هم هر کدام به عنوان نظام های مفهومی جداگانه باید آموخته شود تا بتوان از این گونه های زبانی هم برای خرد ورزی های علمی استفاده کرد.

با توجه به مباحث مختصری که در بالا در خصوص رابطه آزاد اندیشی و توسعه علم و آزادی بیان از دیدگاه های بعضی از فلاسفه غربی و ایرانی مطرح شد، در بخش های بعد به چکیده ای از نتایج انقلاب های صنعتی و علمی و انقلاب های شناختی در نیمه دوم قرن بیستم که از نتایج توسعه و ورود به دوران رنسانس است خواهیم پرداخت.

۲- انقلاب های صنعتی و توسعه:

از بین نتایج مهم نقش آفرینی های مثبت علم و خرد ورزی های علوم مختلف از دوران رنسانس تا اواخر دوران جنگ سرد و آثار ویرانگر دو جنگ جهانی، نقش پیشرفت های علمی و توسعه علم و فناوری ها را در نتیجه چند تحول عمده علمی در زندگی بشری توان خلاصه کرد. این تحولات علمی نتیجه آگاهی های انسان های خرد ورزی بوده که در حوزه های مختلف علمی فعال بوده اند. همان طور که در بالا اشاره شد این تحولات مهم علمی در تاریخ علم به "انقلاب های صنعتی" معروف شده است. در نتیجه این تحولات علمی نه تنها انسان ها توانسته اند کم و بیش خود را از سلطه اسطوره های پیشینی رها کنند و نقش مثبتی در توسعه زندگی روزانه خود داشته باشند، بلکه یکی دیگر از آثار مثبت انقلاب های صنعتی گسترش علوم مختلف و تلاش برای شناسایی بهتر دنیای پیرامونی انسان بوده است. نقش مهم مثبت این انقلاب های علمی و صنعتی در طول چندین قرن گذشته در مرحله نخست آگاهی رسانی های علمی و سپس تحولاتی است که در زمینه های مختلف اداره امور زندگی انسان داشته است.

از نیمه های دوم قرن هیجدهم با ظهور "نخستین انقلاب صنعتی" ماشین بخار چرخ های کارخانه ها را به راه انداخت. در "دومین انقلاب صنعتی" با ظهور الکتریسته گسترش حمل و نقل و هواپیما بسیاری از محدودیت های زمانی- مکانی را از پیش پای انسان ها برداشت. ولی "سومین انقلاب صنعتی" در نیمه نخست قرن بیستم موجب پیدایش و دسترسی به انرژی هسته ای و دسترسی به کنترل کننده های منطقی را به همراه داشت. این در حالی است که در انقلاب چهارم صنعتی گرایش به پیدایش ماشین های هوشمند و ظهور اینترنت امکانات جدیدی برای گسترش اطلاع رسانی در زندگی روزانه انسان ها را فراهم کرد. ولی تا اینجا از نتایج پیشرفت های علمی پیشین برمی آید در "انقلاب پنجم صنعتی" در دهه های اخیر گرایش به الگو برداری های گسترده تر از نتایج مطالعات "هوش انسانی" و کاربرد آن در "هوش مصنوعی" رواج بیشتری پیدا کرده است. با رواج این

گونه پیشرفت های جدید علمی و گسترش تکنولوژی "هوش مصنوعی" ندا هایی هم برای ورود به دوران جدیدی برای جایگزینی "ربات های هوشمند" برای نقش آفرینی عاملیت انسان در بعضی از زمینه برای تصمیم گیری های مهم و در نتیجه رواج روابط جدیدی در زندگی اجتماعی بین انسان و "ربات های هوشمند" بگوش می رسد که به مواردی از آن اشاره خواهد شد.

از آثار منفی در زمینه توسعه علوم و تکنولوژی های رباتیک در حوزه هوش مصنوعی ماشین محور ما شاهد گرایش هایی به از خود بیگانگی و عدم همدلی بین انسانها و در نتیجه گرایش به رباتیک شدن بعضی از امور در زندگی فردی و اجتماعی هستیم. اگر چه پس از فجایع دو جنگ جهانی روابط انسانی بین ملت ها وارد مرحله جدیدی با عنوان "جنگ سرد" و در نتیجه از نظرسیاسی جهان "دو قطبی" شد، ولی از آثار مخرب دوران "جنگ سرد" و دو قطبی شدن جهان و در نتیجه دو جنگ خانمان سوز نوعی جدایی و از خود بیگانگی بیش از حد بین انسان ها رواج پیدا کرده است. یکی از نمودهای عینی و فیزیکی از خود بیگانگی و دو قطبی شدگی تفکر ساسی حاکم بین ملت ها و شواهد عینی جهان دو قطبی بر قراری "دیوار برلین" بود. اگر چه "دیوار برلین" هم پس از حدود سه دهه مبارزه انسان های آگاه و آزادی خواه فرو ریخت، ولی جهان بینی دو قطبی و دوران به اصطلاح "جنگ سرد" به کمک گسترش تکنولوژی های مخربتر و کم رنگ تر شدن نقش عاملیت انسان در سرنوشت خود به شکلی نامرعی همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر، با تحولات سیاسی جدیدی که در چند دهه ی اخیر در خاور میانه اتفاق افتاده به نظر می رسد امور سیاسی جهان و روابط بین ملت ها و دسترسی به تکنولوژی های پیشرفته و مخرب در بعضی از زمینه ها جهان را به سمت "سه قطبی" شدگی سوق می دهد. شاید آگاهی رسانی های "علوم شناختی نسل دوم" که در بخش های بعدی بحث خواهد شد در بعضی از جنبه های اخلاقی و سیاسی توسعه علم هشدار می باشد و بتواند در آگاهی رسانی و تعدیل روابط انسانی اخلاق محور و بر قراری همدلی بین ملت ها نقش مثبتی داشته باشد. در بخش بعدی به تحولاتی که در متون علمی از نیمه دوم قرن بیستم به انقلاب های شناختی معروف شده است خواهیم پرداخت.^۳ (همچنین نگاه کنید به (نیلی پور، ۱۳۹۵). در ادامه به خلاصه ای از این تحولات معرفت شناختی نیمه دوم قرن در علوم انسانی خواهیم پرداخت.

۳- انقلاب های شناختی نیمه دوم قرن بیستم و توسعه

^۳ برای بیشتر نگاه کنید به: ۴۹ chapter, 2007, Oxford University Press, *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*

علاوه بر انقلاب های علمی که در بالا به اختصار به آن ها اشاره شد، از نیمه دوم قرن بیستم دوانقلاب معرفت شناختی در علوم انسانی در گذر به دنیای جدید و دسترسی بیشتر و دقیق تر به اطلاعات نقش برجسته ای داشته است. در نتیجه این پیشرفت ها و تحولات علمی نقش آگاهی انسان ها در گسترش توانمندی های شناختی فردی و اجتماعی با تاکید بر نقش پرورشی زبان از دیدگاه علوم شناختی به عنوان مجموعه ی علوم انسانی در توسعه علم و فناوری می توان اشاره کرد.

همان طور که از تاریخچه متون علوم انسانی بر می آید در ایران شاخه های مختلف علوم انسانی که از سالهای پایانی دوره قاجار و سپس با تاسیس دانشگاه تهران بتدریج رواج پیدا کرده به مجموعه ای از علوم ای از علوم ای اطلاق می شود که به مسایل مربوط به زندگی انسان می پردازد. در دوران جدید علوم انسانی به علمی شامل جامعه شناسی، روان شناسی، زبان شناسی، فلسفه، مدیریت، اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی، تاریخ و جغرافیا اطلاق می شود. حلقه پیوند همه ی علوم برای خردورزی با پشتوانه ی یک نظریه فلسفی به کمک کاربرد زبان به عنوان یک نظام مفهومی پیچیده آغاز می شود. به کمک کاربرد نظام مفهومی زبان در حوزه های مختلف علمی می توان دست به تحقیق و پژوهش های علمی زد و از نتایج آن در راه توسعه استفاده کرد. همان طور که اشاره شد دکتر داوری در خصوص نقش توسعه و ضرورت آن یاد آور شده اند " راه توسعه بی مدد علوم انسانی گشوده و پیموده نمی شود " (علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه، ۱۳۸۹: ص ۱۹۲). حال پرسش این است اگر " راه توسعه بی مدد علوم انسانی گشوده و پیموده نمی شود " و با توجه به تجربه مند بودن نتایج علوم انسانی آیا نباید تحولی در روش ها و مبانی فلسفی علوم انسانی که از دوران رنسانس برای ورود به آزاد اندیشی آغاز شده ایجاد شود. به نظر می رسد پاسخ به این پرسش را در تلاش هایی که دانشمندان علوم شناختی که از نیمه دوم قرن بیستم در غرب در توسعه و تحول مبانی فلسفی علوم شناختی مطرح کرده اند می توان یافت.

۳-۱- انقلاب اول شناختی و توسعه

با وجودی که علوم جدیدی که از دوران رنسانس آغاز شده بود در توسعه نقش مثبتی داشته است، ولی تا نیمه های دوم قرن بیستم بیشتر دانشمندان علوم انسانی بویژه در روان شناسی و زبان شناسی سرگرم مشاهده و مطالعه رفتار بیرونی انسان بودند و تحول جدیدی در مبانی فلسفی علوم انسانی اتفاق نیفتاده بود. به همین سبب چامسکی در نقش یکی از زبان شناسانی بود که با وجودی که خود در دامان زبان شناسی ساختارگرا در دانشگاه پنسیلوانیا پرورش یافته بود، با توجه به اینکه با منطق سمبولیک، ریاضی و بعضی از مکتب های فلسفی " خرد گرای " دوره رنسانس نیز آشنا شده بود، روش ها و نتایج مطالعات رایج دوران خود در علوم انسانی بویژه زبان شناسی و روان شناسی را از نظر مبانی معرفت شناختی مورد نقد قرار داد. وی به این

باور رسیده بود که لازم است بجای تاکید بر توصیف کردن ساختار زبان و رفتار بیرونی انسان، باید اقدام به نظریه پردازی درباره ماهیت ذهن و زبان و تاثیر آن در تحول شناختی او کرد. چامسکی با تکیه به همین باور معرفت شناختی خود تلاش کرد تا در مرحله نخست نا کارآمدی های مبانی فلسفی و معرفت شناختی علوم انسانی که در دو سه قرن گذشته حاکم بر مطالعات علوم انسانی بوده است را نقد کرده و به چالش بکشد. وی در همین زمینه معتقد بود زبان شناسی و روان شناسی رایج در دانشگاه ها تا کنون بیش از حد به "فلسفه تجربه گرایی" و "جبرگرایانه" متعهد بوده است (نیلی پور، ۱۳۹۵: ص ۶۴). لذا بر این باور بود که در نتیجه تاکید به همین رویکرد به "فلسفه تجربه گرایی" بود که روند رایج در مطالعات زبان شناسی، بویژه در دانشگاه های امریکا در زبان شناسی عمدتاً توصیف رفتار بیرونی زبان و تحلیل ساخت زبان ها یا "ساختارگرایی"^۴ و در روانشناسی تاکید بر روش های "رفتار گرایی"^۵ یا مشاهده و مطالعه ی رفتار بیرونی انسان بوده است.

چامسکی ابتدا نظریه های انتقادی خود را با تکیه به تحقیقات جدید خود در زبان شناسی با سخنرانی های مختلف در فضای علمی رایج فلسفه "رفتارگرایی" در مطالعات زبان شناسی و روان شناسی در اکثر دانشگاه های آمریکا آغاز کرد. به نظر وی نتایج مطالعات رفتاری انسان چه در مطالعات زبان شناسی و چه در روان شناسی عموماً بر حسب یک رابطه خطی بین "انگیزه" و "پاسخ" و برقراری "پیوند" بین این دو مرحله تعریف میشود. به همین سبب، چامسکی علاوه بر مطرح کردن انتقاد های خود به مطالعات رایج زبان شناسی آن دوران به مبانی نظری مطالعات روان شناسی رفتارگرایی مکتب اسکینر^۶ روان شناس معروف هم پرداخت و در مقاله انتقادی خود با عنوان "مروری بر رفتار کلامی" (چامسکی، ۱۹۵۹) نا کارآمدی های نظریه روان شناسی اسکینر را هم در مقاله ای در مجله زبان شناسی چاپ کرد. در همین مقاله چامسکی نه تنها کتاب و نظریه "رفتار کلامی" روان شناسی رفتارگرایی اسکینر روان شناس نامدار دانشگاه هاوارد را به چالش کشید، بلکه اعلام کرد شواهد رفتار بیرونی انسان در ساده ترین شکل خود نمی تواند توجیه کننده عملکرد های شناختی پیچیده ذهنی انسان باشد و به همین سبب معتقد بود نگاه رفتارگرایانه در مطالعات علوم انسانی کنونی پاسخگوی نقش معرفت شناسانه یادگیریهای پیچیده در تحول ذهن و شناخت انسان نیست. وی در مقاله ها و سخنرانی های دیگری اعلام کرد این نوع برداشت های ساده انگارانه بیشتر مبتنی بر نتیجه گیری از مطالعات تجربی حیوانی است. علاوه بر چامسکی، بعضی از دانشمندان نامدار روان شناسی هم نظریه فلسفی رفتارگرایی رایج در علوم انسانی را پیش از او مورد نقد قرار داده بودند. در میان روان شناسان پیشتازو منتقد به مبانی نظریه های

⁴ structuralism

⁵ behaviorism

⁶ B.F. Skinner

رفتارگرایی در روان شناسی جورج میلر^۷ استاد نامدار روان شناسی دانشگاه پیرینستن را می توان نام برد. جورج میلر مباحث و پیشنهاد های انتقادی خود به نا کارآمدی های سنت روان شناسی رفتارگرا و ضرورت تحول در علوم شناختی را در مقاله ای با عنوان "رویکرد های جدید در انقلاب شناختی" در مجله معروف "گرایش ها در علوم شناختی" چاپ کرد و در همین مقاله هشدار داد که نظریه های رفتارگرایی اسکینری پاسخگوی تحلیل فرایند های عالی ذهن و شناختی انسان نیست (Miller, G., 2003).

چامسکی جوان هم علاوه بر سخنرانی های خود ابتدا بین سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ در دانشگاه هاروارد در زمینه "ساخت نحوی زبان و مبانی شناختی یادگیری زبان" تحقیق کرد، سپس نتیجه این تحقیق را با چاپ نخستین کتاب معروف خود با نام "ساخت های نحوی" (چامسکی، ۱۹۵۷) به عنوان الگوی نظریه پردازی های جدید در زبان شناسی درباره ماهیت شناختی و ساخت های نحوی زبان در ذهن به جامعه علمی حاکم بر زبان شناسی ساختگرای آن دوران عرضه کرد. در آغاز همین کتاب با استقبال بسیاری از زبان شناسان و بعضی از فلاسفه و البته مخالفت گروه دیگری از زبان شناسان روبرو شد. این کتاب تا کنون ده ها بار چاپ شده است. در مقدمه همین کتاب چامسکی از حمایت های مالی - پژوهشی بخش های پژوهشی نیروی های سه گانه ارتش امریکا و همچنین بنیاد ملی پژوهشی آمریکا برای حمایت از انجام این پژوهش سپاسگزاری کرده است (نگاه کنید به چامسکی، ۱۹۵۷: پیشگفتار ص ۷). پس از چاپ این پژوهش بود که چامسکی برای تدریس به دانشگاه ام. آی. تی. دعوت شد. چامسکی جوان با تکیه به همین باورهای فلسفی جدید پس از دوران پژوهشی خود در دانشگاه هاروارد و دعوت به دانشگاه ام. آی. تی. موفق شد با تاسیس نخستین دپارتمان زبان شناسی و فلسفه در آن دانشگاه علوم مهندسی با تاکید به نقش یادگیری زبان در تحول شناخت دست به تدریس و توجیه نظریه پردازی های جدید خود بزند.

چامسکی در سال های نخست نظریه پردازی های خود در دانشگاه ام. آی. تی. درباره ماهیت ساخت نحوی زبان، و پس از چاپ نخستین کتاب خود، اگرچه باب آگاهی رسانی جدیدی را درباره الگوی نظریه جدیدی درباره ساخت زبان باز کرده بود و مورد استقبال گروهی از فیلسوفان و زبان شناسان و دانشجویان او قرار گرفت، ولی در عین حال به تدریج با انتقاد های تند بخشی از جامعه علمی زبان شناسی ساختگرای آن دوران و سپس در سال های بعد با انتقاد های نخستین دانشجویان خود نظیر جورج لیکاف و دیگران هم روبرو شد. در سال های بعد مجموعه مخالفت های نظری با مبانی فلسفی نظریه چامسکی در کتابی با عنوان "جنگ های زبان

⁷ George Miller

شناسی " (Harris, 1993) به چاپ رسید. در بخش بحث در باره دومین انقلاب معرفت به پاره ای از انتقاد ها به مبانی معرفت شناختی نظریه چامسکی که از طرف لیکاف و همراهان او مطرح شده خواهیم پرداخت.

چامسکی جوان علاوه بر چاپ کتاب "ساخت های نحوی" (چامسکی، ۱۹۵۷) و تدریس زبان شناسی در دانشگاه ام.آی.تی. و چاپ مقاله های جدید دیگری، در سال ۱۹۶۴ موفق شد با پیشنهاد کردن مجموعه سخنرانی های فلسفی ۱۶ هفته ای خود با عنوان "ساختار زبان و فلسفه ذهن" در گروه فلسفه دانشگاه پیرینستن باب همزبانی بین فلاسفه و علوم دیگر و جلب توجه دانشمندان رشته های مختلف علمی را به نا کارآمدی های نظریه رفتارگرایی روان شناسی و مکتب فلسفی "تجربه گرا" در پاسخگویی به نقش یادگیری زبان در تحول ذهن و شناخت جلب کند (نیلی پور، ۱۳۹۵: ص ۷۲-۶۷). این آگاهی رسانی ها و سخنرانی های جدید چامسکی در گروه فلسفه دانشگاه پیرینستن و سپس در سایر دانشگاه های آمریکا درباره مبانی معرفت شناختی زبان به تدریج تفاوت ها و ناکارآمدی های نظریه "فلسفه "تجربه گرای" پیشینی و جایگزینی "فلسفه خردگرای" پیشنهادی و ی در همزبانی بین رشته های مختلف علمی از نظر معرفت شناختی نقش بسزایی داشت. یکی از سخنرانی های معروف چامسکی که به دعوت دانشگاه لایولا در شیکاگو در سال ۱۹۷۰ در "سمپوزیوم آزادی دانشگاه و علوم انسانی" بر گزار شد بسیار تاثیر گذار بود (نیلی پور، ۱۳۹۵: ص ۱۱۳ تا ۱۴۳). وی در این سخنرانی معروف خود با عنوان "زبان و آزادی" به تفصیل درباره مبانی فلسفی آزادی های مدنی و تهدید هایی که از سوی دولت های حاکم متوجه جامعه مدنی است از دیدگاه فلاسفه بزرگی همچون "پال ریکور"، "ژان ژاک روسو" و دیگر فلاسفه خردگرای قرن های پیشین صحبت کرد. این سخنرانی هم مورد استقبال گروه بزرگی از دانشگاهیان قرار گرفت. بعدا چامسکی متن همین سخنرانی را همراه با چند مقاله دیگر سیاسی در کتابی با عنوان "بنا بر مصالح حکومتی"^۸ به چاپ رساند (نیلی پور ۱۳۹۵: ص ۱۱۳)، همچنین نگاه کنید به (نیلی پور، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷-۱۳۶).

چامسکی در نتیجه همین سخنرانی ها و بحث های فلسفی و معرفت شناسانه جدید در خصوص نقش یادگیری زبان در تحول ذهن و شناخت بود که گروهی از دانشجویان جدید زبان شناسی دانشگاه ام.آی.تی. و دانشمندان رشته های مختلف علوم تجربی و علوم انسانی در دانشگاه های ام.آی.تی.، پیرینستن و هاروارد را به این همگرایی های فلسفی و تحول معرفت شناختی بین رشته ای و فلسفه خرد گرا جلب کرد. این همگرایی های

⁸ For Reasons of State

بین رشته ای موجب شد تا علوم ریاضی، روان شناسی، منطق و فلسفه نیز به این همگرایی های علمی جدید پیوندند و پایه های علوم بین رشته ای جدیدی با عنوان "علوم شناختی" ریخته شود.

بدین ترتیب بود که چامسکی با طرح چالش های فلسفی از مکتب فلسفی "تجربه گرا" گذر کرد و توانست برای پاسخگویی به ماهیت ذهن و معرفت انسان در نتیجه یادگیری زبان درباره مبانی فلسفی "خرد گرا" روشنگری بیشتری کند. یکی از ویژگی های برجسته چامسکی تلاش در پیوند دادن نظریه زبان شناسی جدید خود با مبانی فلسفه خردگرای علم و پیوند دادن علوم مختلفی به نام علوم شناختی بود. چامسکی در نظریه زبان شناسی خود با توجه به مبانی فلسفی زبان در عصر روشنگری اروپا به نظریات فلسفی دوتن از فلاسفه عصر روشنگری اروپا بیشتر وفادار بود. یکی از فلاسفه عصر روشنگری نظریه فلسفی دکارت (۱۹۵۹-۱۹۶۰) و دیگری نظریه فلسفی همبولت (۱۸۵۳-۱۷۶۷) بود. چامسکی در خصوص دیدگاه فلسفی دکارت کتابی هم با عنوان زبان شناسی دکارتی (چامسکی، "زبان شناسی دکارتی"، ۱۹۶۶) تألیف کرده است. همچنین چامسکی با اشاره به دیدگاه فلسفی همبولت اظهار داشت آنچه روان شناسان در دوران دانشجویی وی به آن باور داشتند برخلاف نظریه همبولت بود. زیرا همبولت اعتقاد داشت: "هر انسانی هنگامی که زبانی را یاد می گیرد، از بلا قیاس های ناشناخته گذرمی کند تا خود فعالانه جواز ورود به کاربرد زبان را بگیرد، و نه اینکه فقط پذیرای زبان باشد. کودکان بسیار بیشتر از آنچه می شنوند خلق می کنند. (Humanist 243) نیلی پور ۱۳۹۵: ص ۶۸) در نتیجه این گرایش های فلسفی، دیدگاه زبان شناسی جدید چامسکی از نظر معرفت شناختی به سنت فلسفی خرد گرای قرن هیجدهم پیوند خورد بود (نیلی پور، ۱۳۹۵ ص: ۶۷-۷۰).

در حقیقت چامسکی پیوند نظریه انقلابی زبان شناسی خود به مبانی فلسفی عصر روشنگری را با پرسش ساده "زبان چیست؟" آغاز کرده بود. اگرچه پیشینیان او هم در زبان شناسی به این پرسش پاسخ داده بودند، ولی پاسخ فلسفی چامسکی با پاسخ های بعضی از پیشینیان او از نظر مبانی فلسفی در زبان شناسی تفاوت های اساسی و ماهوی داشت. چامسکی به دنبال نظریه جامعی بود که در چهارچوب آن بتوان دستگاه زبان انسان را مانند سایر علوم و با دقت ریاضی بررسی و توصیف کند. همین ویژگی نظریه چامسکی بود که برای دانشمندان سایر علوم نیز جاذبه داشت. چامسکی با این ویژگی ماهوی که برای زبان انسان قایل بود به یک ادعای مهم فلسفی و عصب شناختی هم درباره انسان و ذهن او اشاره می کرد که در دوران رنسانس بعضی از فلاسفه از جمله دکارت و دیگران مطرح کرده بودند. او مدعی شد زبان انسان یک "ویژگی نوعی و خاص" انسانی است. این ادعای چامسکی دو وجه داشت. از یک سو برای زبان انسان ماهیتی ژنتیکی قایل میشد که خاص توانمندی های بیولوژیک انسان است. این ادعای چامسکی در دوران خود مورد تأیید بعضی از دانشمندان زیست شناسی

هم قرار گرفت. لنبرگ در کتاب با عنوان "مبانی بیولوژیک زبان"⁹ از مبانی ژنتیکی زبان دفاع کرده است. لنبرگ در همین کتاب از "توانایی ویژه زبانی"¹⁰ سخن گفته و ادعای یک "ویژگی فطری" زبان آموزی در مغز می کند. بر اساس همین تمایز چامسکی و طرفداران نظریه او، بین "توانایی یادگیری های عمومی" و "توانایی های زبان آموزی" انسان در مقایسه با سایر موجودات از نظر معرفت شناختی تمایز قایل شدند. در این نظریه جدید چامسکی این توانایی زبانی و خصلت شناختی یا "دانش زبانی" به نوعی "خلاقیت زبانی" نیز تعبیر شده است. با توجه به مبانی نظریه چامسکی، انسان با یادگیری زبان به مجموعه ی محدودی از "قواعد زبانی" دستیابی پیدا می کند، ولی با استفاده و کاربرد همین قواعد محدود زبانی می تواند تعداد نا محدودی از جمله های "قابل قبول و دستوری" جدیدی را در زبان مادری خود تولید کند و بفهمد. برای اطلاع بیشتر از ویژگی های بنیادی نظریه زبان شناسی چامسکی در این زمینه نگاه کنید به (نیلی پور ۱۳۹۵، ص: ۸۵-۱۰۱). در نهایت نظریه زبان شناسی چامسکی از نظر روش شناختی بر پایه مبانی منطق صوری و به عنوان یک نظریه "نحو بنیان" پایه ریزی شد و با عنوان "نظریه زبان شناسی زیا-گشتاری"¹¹ به جامعه علمی معرفی شد. بعضی از زبان شناسان نسل بعد به کمک این چهارچوب نظری جدید توانستند ساخت دستوری جمله های زبان های مختلف را از طریق رابطه صوری بین نشانه های زبانی با تکیه به دو دسته از قواعد زبانی بنام قواعد "سازه های بنیادی" زبان و "قواعد" گشتاری" ساخت های دستوری زبان را تحلیل کنند (برای اطلاع بیشتر در این زمینه نگاه کنید به (نیلی پور، ۱۳۹۵ ص: ۹۳-۹۷).

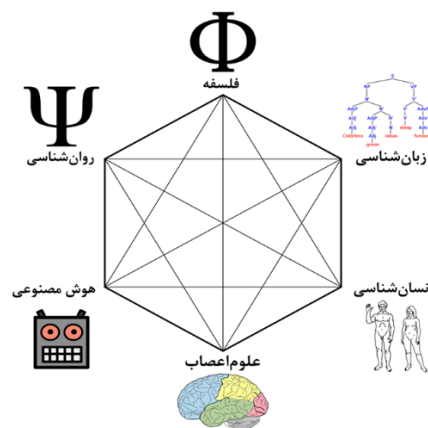
در این جا لازم است علاوه بر مطرح کردن بحث های مختصری درباره خصوصیت های معرفت شناختی نظریه پردازی های چامسکی در زمینه ماهیت شناختی زبان و ساخت آن، به وجه دیگری از شخصیت سیاسی و فعالیت های آزادی خواهانه چامسکی هم اشاره کوتاهی بشود. چامسکی علاوه بر مبارزه های علمی خود بر علیه سنت های علمی پیشین خود در زبان شناسی ساختاری و نقش تاثیرگذاری که در تاسیس و پایه گذاری علوم شناختی جدید داشت، از دوران جوانی هیچگاه از فعالیت های سیاسی آزادی خواهانه و "دولت ستیزی" خود غافل نشد. همچنین، او همواره به نقش دانشگاه در جامعه و حضور فعال سیاسی دانشگاهیان در مسایل روز جامعه اعتقاد داشت. چامسکی این اعتقاد و فعالیت های سیاسی خود را حتی در جریان جنگ های ویرانگر آمریکا در ویتنام هم ادامه داد و درگیری ها شرکت داشت و بخشی از پشتوانه فلسفه سیاسی آزادی خواهانه او بود. برای اطلاع بیشتر در این زمینه هم نگاه کنید به (نیلی پور ۱۳۹۵، ص: ۷۵ و ۴۹).

⁹ Biological Foundations of Language, 1967

¹⁰ Language Acquisition Device

¹¹ Theory of Generative-Transformational Grammar

در این جا لازم است برای روشن شدن نسبت زبان شناسی جدید به عنوان یکی از مجموعه علمی که به عنوان "علوم شناختی" معرفی شده، و رابطه این علوم از نظر معرفت شناختی با یکدیگر در نمودار زیر اشاره شود. همان طور که در نمودار زیر آمده است علوم شناختی جدید شامل فلسفه، زبان شناسی، روان شناسی، انسان شناسی، هوش مصنوعی و علوم اعصاب می باشد. همبستگی معرفت شناختی بین این مجموعه علوم و نسبت آن ها از نظر روش با خطوطی که بین آن ها ترسیم شده مشخص شده است. براساس این نمودار همه ی علوم با یک پشتوانه معرفت شناختی فلسفی و عصب شناختی با یکدیگر پیوند خورده اند. علاوه براین، زبان شناسی هم با فلسفه و هم با سایر علوم همبستگی معرفت شناختی دارد. همچنین، یاد آوری می شود با توجه به مبانی عصب روان شناختی یادگیری و شناخت، همه علوم دارای مبانی عصب روان شناختی هستند. همین خصوصیت عصب روان شناختی است که در بخش اول این گفتار از قول چارلز تیلور در کتاب "عصر سکولار" به عنوان یکی از خصوصیت های توسعه علم در دوران آزاد اندیشی (تیلور، ۱۴۰۱ ص: ۲۰) از آن یاد شده است.



لازم به یادآوری است که اگرچه نظریه جدید و انقلابی زبان شناسی چامسکی در طی پنج دهه تاریخ پرفراز و نشیب خود، هم از نظر معرفت شناختی و هم روش شناختی راه گشای همبستگی بین علوم مختلف شد و تحولاتی را در توسعه ی مطالعات علوم شناختی ایجاد کرد، ولی به دلیل تاکید بر منطق ریاضی در تحلیل ها و مبانی نظری خود به تدریج با انتقاد های تندی هم از طرف نخستین دانشجویان وفادار به نظریه او روبرو شد. باید یاد آوری کنیم که اگر چه همین انتقاد ها در دوران طلایی نظریه زبان شناسی چامسکی منجر به تجدید نظرهایی از طرف خود چامسکی در بخش هایی از چهار چوب اولیه نظریه او شد. ولی همان طور که در بالا یاد آور ی شد همین بحث و جدل های علمی در مبانی نظری بین چامسکی و دانشجویانش و بویژه با جورج لیکاف

و تعداد دیگری از همراهان او در کتابی بنام "جنگ های زبان شناسی" (هریس، ۱۹۹۳) ثبت شده است. اگرچه بحث وجدل های علمی بین چامسکی و نخستین دانشجویانش درباره یکی از تمایزهای مهم نظریه چامسکی بین "روساخت" و "ژرف ساخت" و شیوه پیشنهادی تحلیل سازه های زبان بود و در نتیجه منجر به تجدید نظر هایی در بخش های از چهار چوب نظری او شد، ولی چالش فلسفی و معرفت شناختی نظریه چامسکی برای لیکاف و همراهانش به دلیل بی توجهی به ماهیت معنایی و تجربه مندی ماهیت یادگیری زبان همچنان به قوت خود باقی ماند.

در بخش بعد به خلاصه ای از این چالش های فلسفی در باره مبانی نظری چامسکی خواهیم پرداخت. در عین حال، چامسکی با حفظ مبانی نظری و فلسفی نظریه زبان شناسی خود، وبا نقش برجسته ای که در بنیانگذاری "علوم شناختی" جدید داشت موجب شد بین صاحب نظران علوم انسانی نظریه پردازی های جدید درباره نقش زبان و توانمندی های شناختی و شیوه های بررسی و آموزش زبان تحول بزرگی ایجاد شود تا جایی که نه تنها نظریه پردازی های جدیدی در زبان شناسی ادامه پیدا کرد، بلکه جایگاه زبان شناسی به عنوان یکی از شاخه های علوم انسانی در میان علوم دیگر تثبیت شد. همچنین نظریه پردازی های چامسکی در باره زبان منجر به تاسیس و رونق علوم بین رشته ای جدیدی شد که در نمودار بالا به آنها اشاره شد و در نهایت مجموعه ای "علوم شناختی" با عنوان "نخستین انقلاب شناختی" تشکیل شد. در بخش بعدی به خلاصه ای از تحولاتی که منجر به انقلاب دوم معرفت شناختی شد خواهیم پرداخت.

۳-۲- دومین انقلاب معرفت شناختی و چالش های فلسفی نخستین انقلاب معرفت شناختی:

با وجودی که جورج لیکاف از نخستین شاگردان و وفاداران به نظریه زبان شناسی "زایا- گشتاری" چامسکی بود و در آغاز اعتراف می کند که "نظریه پردازی های چامسکی در زبان شناسی در نوع خود برای مطالعات زبان شناسی از بسیاری جهات یک تحول و یک انقلاب علمی در زبان شناسی بود (نیلی پور، ۱۳۹۴: ص ۱۰)، ولی به دنبال همین اظهار نظر اضافه می کند که "ابتکار عمل چامسکی این بود که با استفاده از اصول ریاضی و منطق صوری برای تحلیل ساخت زبان مدل سازی کرد، و با نظریه پردازی های جدید خود زبان شناسی را به عنوان یک رشته علمی مطرح کرد. ولی باید اضافه کنم که منطق صوری پیش از چامسکی هم به وسیله استاد او، زلیگ هریس، به مطالعات زبان شناسی راه یافته بود" (نیلی پور ۱۳۹۴: ص ۱۰). لیکاف سپس در مورد مبانی نظریه زبان شناسی چامسکی می افزاید: "انقلاب زبان شناسی چامسکی در نوع خود انقلاب بزرگی بود که درد مسیراتفاق افتاد، یکی در زبان شناسی بود، که زبان شناسی را به روان شناسی شناختی نزدیک کرد، و دیگری در حوزه "نظریه اطلاعات" بود. انقلاب زبان شناسی چامسکی در چنین فضای علمی و اجتماعی

دردانشگاه ام. آی. تی. شکل گرفت. چامسکی نه تنها مطالعات زبان شناسی را متحول کرد، بلکه پایه های علوم شناختی و نزدیک شدن علوم انسانی به علوم شناختی را در همین دوران آغاز و متحول کرد" (نیلی پور ۱۳۹۴: ص ۱۲ و ۱۳).

لیکاف در دوران دانشجویی خود دردانشگاه ام. آی. تی. همراه با تعداد دیگری از نخستین دانشجویان چامسکی در طول چند دهه که از تدریس نظریه انقلابی زبان شناسی چامسکی با عنوان "نظریه زایا- گشتاری" گذشت، به تدریج به ماهیت نظریه صرفا "نحوبنیان و صوری" زبان شناسی چامسکی معترض شدند. علت اصلی اعتراض های آنها هم این بود که در نظریه دستوری "صوری" و "نحو بنیان" چامسکی به هویت معنایی واژه ها و نقش پیام رسانی واژه ها در ساخت های مختلف دستوری و ساخت های استعاری دریافت ساخت دستوری جمله های مختلف زبان توجه جدی نمی شد، بلکه در این نظریه ساختار هر جمله عبارت بود از رشته های بی معنی از نماد ها یا نشانه ها بی که اساس شکل گیری ساخت نحوی جمله ها ی زبان را تشکیل می دهد. در حالیکه، به نظر لیکاف و همراهان او " می توان جمله های زیادی را در زبان مطرح کرد که از نظر معنا شناختی با نظریه "نحو بنیان" چامسکی سازگاری نداشته باشد." (نیلی پور ۱۳۹۴: ص ۱۷). وی در ادامه همین بحث اضافه می کند که " در زبان انسان در اساس معنا است که توزیع نحوی و ساخت دستوری جمله های زبان را تعیین می کند و نه رشته های نشانه های بی معنی از نماد ها شبیه آنچه در برنامه ریزی های کامپیوترها می بینیم" (نیلی پور ۱۳۹۴: ص ۱۷ و ۱۸). برای مثال، لیکاف یاد آوری می کند که چامسکی در نظریه "نحو بنیان" خود جمله معروفی را مثال آورده و معتقد است این جمله از نظر ساخت نحوی یا دستوری صحیح و قابل قبول است ولی از نظر معنا شناسی و مفهومی قابل قبول نیست و یا به تعبیری بی معنی است:

***Colorless green ideas sleep furiously.**

اگر این فرض مبنایی "نحو بنیان" چامسکی در مورد اصالت ساخت نحوی زبان را برای پیام رسانی بپذیریم، جمله های بسیار زیادی را در زبان روزمره و متون شعری در همه زبان ها و از جمله در زبان فارسی و به عنوان نمونه در بیت زیر فارسی از شعر نیما می توان مطرح کرد که از دیدگاه "نحو بنیان" چامسکی بی معنی تلقی می شود، در حالیکه با توجه به معنای استعاری واژه هایی که در این بیت از شعر نیما به کار رفته در هر موقعیت زمانی و مکانی برای فارسی زبان های آگاه و آشنا با ادبیات زبان فارسی می تواند بیانگر پیام های بسیار مهمی باشد:

❖ به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را!

از دیگر نمونه های انتقاد های اصولی و معرفت شناختی لیکاف و همراهانش به نظریه "نحو بنیان" چامسکی در خصوص نقش و شیوه کارکرد ذهن به کمک یادگیری زبان بود. لیکاف همواره در تلاش بود تا راه حلی برای

کشف مبانی معانی جمله های زبان پیشنهاد کند. تلاش های مختلف علمی لیکاف در خصوص یافتن راه حلی برای کشف معنای جمله های زبان خارج از چهارچوب نظریه "نحو بنیان" چامسکی از حوصله این مقاله خارج است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به (نیلی پور، ۱۳۹۵: ص ۱۰۶-۱۱۱). ولی در ادامه این گفتار فقط به دو مورد از مهمترین چالش های فلسفی لیکاف به مبانی فلسفی و معرفت شناختی علوم شناختی "نسل اول" یا انقلاب اول شناختی که پشتوانه مبانی نظری چامسکی بود اشاره میشود.

لیکاف در ادامه تلاش های انتقادی خود در خصوص ناکارآمدی های معرفت شناختی نظریه چامسکی پس از مستقر شدن در دانشگاه برکلی، ابتدا در تابستان سال ۱۹۷۵ مدرسه تابستانه ای را با حضور تعدادی از زبان شناسان دارای دیدگاه های مختلف شناختی نسبت به هویت زبان در دانشگاه برکلی برگزار کرد. پس از برگزاری این سمینار در جمع بندی نهایی خود از نتایج این سخنرانی ها در این مدرسه تابستانه اعلام کرد "من با بررسی این سخنرانی ها به این نتیجه رسیدم که همه یادگیری های ما مبنای "بدنمندی" (تجربه مندی) دارند و زبان هم براساس تجربه های بدنمندان از محیط پیرامونی در ذهن شکل می گیرد (نیلی پور ۱۳۹۴، ص ۲۰). در همین زمینه سپس اضافه میکند "براساس همین بحث ها و جمع بندی ها بود که "من در سال ۱۹۷۸ نخستین کلاس استعاره را در پارتمان زبان شناسی دانشگاه برکلی شروع کردم که خودت هم در همین کلاس شرکت داشتی" (نیلی پور ۱۳۹۴، ص: ۲۲). همچنین اضافه می کند "البته مارک جانسن فیلسوف هم پیش از این کتابی با عنوان (بدن در ذهن)^{۱۲} تالیف کرده بود (جانسن، ۱۹۸۷) که به موضوع بدنمندی ذهن در نتیجه یادگیری های زبانی و غیر زبانی توجه جدی کرده بود (نیلی پور ۱۳۹۴، ص: ۲۱ و ۲۰).

لیکاف در خصوص نقش پیام رسانی استعاره های زبانی و نقش مفهومی آنها معتقد بود بسیاری از ناکارآمدی های نظریه زبان شناسی "صوری و نحو بنیان" چامسکی برگرفته از محدودیت های علمی به ارث رسیده از عصر روشنگری (رنسانس) است. در حقیقت، لیکاف و جانسن در تالیف دو کتاب مشترک خود ابتدا در کتاب "استعاره هایی که با آنها زندگی می کنیم" (لیکاف و جانسن، ۱۹۸۰ و ۲۰۰۸) و سپس در کتاب مفصل دیگری با عنوان "فلسفه بدنمندی: ذهن بدنمندی و چالش های آن در اندیشه غرب" (لیکاف و جانسن، ۱۹۹۹) به تفصیل به محدودیت ها و چالش های معرفت شناختی و فلسفی نظریه "نحو بنیان" چامسکی و حتی چالش های مبانی فلسفی "علوم شناختی نسل اول" و چالش های مکاتب فلسفی "پیشینی" پرداخته اند. لیکاف و جانسن بعضی از محدودیت ها در مبانی به ارث رسیده علم از دوران رنسانس را چنین خلاصه کرده اند:

¹² Body in the Mind

"استقلال علوم از یکدیگر، و این تصور عمومی که باورها و اندیشه های ما آگاهانه است. و بالاخره اینکه چون نسبت زبان با دنیای خارج به طور مستقیم است، پس ما می توانیم مستقیماً درباره دنیای خارج فکر کنیم یک خطای بزرگ علمی است" داوری و همکاران، ۱۳۹۳ص: ۱۹-۲۲)

سپس لیکاف و جانسن در خصوص نا کاآمدی های علوم شناختی نسل اول و نقش استعاره ها اضافه می کنند: "باور عمومی بر این است که زبان تصویر واقعی از دنیای خارج میدهد و اینکه همه واژه ها ی زبان دارای معنای واحد و معنای لفظی هستند. یکی از مشکلات این نوع برداشت ها در باره ماهیت معنایی زبان این است که نقش استعاره ها در بیان مفاهیم انتزاعی نا دیده گرفته می شود. این در حالی است که نا دیده گرفتن نقش مفهومی استعاره ها برای بیان مفاهیم انتزاعی هم از نظر زبان شناسی و هم از نظر فلسفی ما را در تفسیر بسیاری از جمله های زبان دچار مشکلات زیادی می کند. چرا که اصولاً در استعاره ها ما دست به نوعی تصویر سازی ذهنی برای بیان مفاهیم انتزاعی می زنیم." مثلاً می توان گفت هنگامی که گروهی در بحث تحولات اقتصادی ایران از استعاره الگوی "اقتصاد پلکانی" سخن می گویند، برای شنونده نوعی تصویر سازی ذهنی برای درک این الگوی اقتصادی می شود ولی معلوم نیست این "اقتصاد پلکانی" رو به بالا می رود و یا درسرا شیبی سقوط است!

لیکاف معتقد بود کشف نقش استعاره های مفهومی و توجه به کارکرد های شناختی استعاره ها در تالیف کتاب مشترک من با مارک جانسن با نام "استعاره هایی که با آن زندگی می کنیم" (لیکاف و جانسن، ۱۹۸۰ و ۲۰۰۸) قدم بسیار بزرگی بود که در شیوه تفکر ما نسبت به زبان و در علوم شناختی نسل دوم تحول بزرگی ایجاد کرد (نیلی پور، ۱۳۹۴: ص ۲۳).

لیکاف و جانسن در کتاب "استعاره هایی که با آن زندگی می کنیم" به مشکل گرایش فلسفه ارسطویی درباره نقش استعاره ها هم اشاره می کنند و اعلام کردند ما در گذشته برای درک نقش استعاره های مفهومی با چهار تناقض ماهوی از دیدگاه سنت فلسفه ارسطویی روبرو بودیم. این چهار تناقض سنت فلسفه ارسطویی را چنین توصیف میکنند: داوری و همکاران، ۱۳۹۳ص: ۲۱)

- ۱- استعاره ها به واژه ها مربوط می شوند و نه به مفاهیم
- ۲- استعاره ها به شباهت ها مربوط می شوند
- ۳- همه مفاهیم واژه ها لفظی و حقیقی هستند و هیچکدام استعاری و مجازی نیستند.
- ۴- اندیشه و عقلانیت ما به هیچوجه با ماهیت مغز و بدن ما شکل نمی گیرد و نسبتی ندارد.

لیکاف و جانسن در ادامه با اشاره به این چهار تناقض فلسفه ارسطویی در باره استعاره ها اعلام کردند "براساس تحقیقات ما این چهار اصل در دیدگاه فلسفه ارسطویی ابطال پذیرند. چراکه حتی عمیق ترین مفاهیم ما از قبیل زمان، علیت، و حتی اخلاق، و غیره از طرق استعاره ها ی چندگانه استدلال و فهمیده می شوند (داوری و همکاران، ۱۳۹۳: ص: ۲۱ و ۲۲)

لیکاف زبان شناس شناختی و جانسون فیلسوف معاصر در کتاب مشترک دیگری با عنوان "فلسفه ی بدنمند" ذهن بدنمند و چالش های آن در اندیشه غرب (۱۹۹۹) به بحث مبانی مکاتب فلسفی پیشینی و نقش زبان آموزی در چگونگی شکل گیری آگاهی و تحول شناخت پرداختند و اعلام می کنند:

"در طول تاریخ علم مکاتب فلسفی مختلف هر کدام بر اساس یک استعاره شکل گرفته است و ما درس های بسیار زیاد و گرانبهایی از مکاتب فلسفی گذشته درباره ذهن و شناخت انسان آموخته ایم. مطالعه شناخت در انسان از طریق مکاتب فلسفی گذشته ذهن ما را تکان داده و متحول کرده است و در نتیجه راه شناخت بهتر انسان را برای ما هموارتر کرده است، ولی بسیاری از مکاتب فلسفی گذشته در همه ی زمینه ها قادر به پاسخگویی و توجیه ماهیت ذهن و نقش تحول شناخت و آگاهی بر اساس یادگیرهای زبانی در انسان با تکیه شواهد تجربی نیستند". (داوری و همکاران ۱۳۹۳، ص: ۲۰-۲۲)

لیکاف و جانسون در ادامه همین بحث در زمینه نقش زبان در تحول ذهن و شناخت در چهارچوب نظریه شناختی خود سه ویژگی عمده را برای ذهن و زبان انسان مطرح می کنند که این اصول با بعضی از اصول مکاتب فلسفه سنتی و پیشینی سازگاری ندارند: (داوری و همکاران، ۱۳۹۳: ص ۲۰-۲۱).

- یادگرفته های انسان در مغز حاصل تجربه های محیطی و یادگیری های زبانی است.
- فرایند تفکر و خرد انسان ماهیتی ناآگاهانه زبانی دارد.
- مفاهیم انتزاعی و پیچیده به کمک زبان و عموماً به شیوه ساختارهای استعاری بیان می شوند.

ملاحظه می شود که لیکاف و جانسن در چنین تحلیلی از اصول علوم شناختی جدید درباره ذهن و شناخت انسان بر حسب تجربه های محیطی و نقش و شیوه یادگیری زبان در ذهن شکل می گیرد، اهمیت بسیار مهمی قائل شده اند. این در حالی است که بسیاری از مکاتب فلسفی سنتی غرب که لیکاف و جانسن از آن ها به

مکاتب فلسفی "انگلیسی-آمریکایی" ۱۳^{۱۳} یاد می کنند هیچکدام امکان پاسخگویی به این نوع پرسش ها در باره ماهیت زبان و شناخت انسان را براساس شواهد تجربی ندارند (نیلی پور، ۱۳۹۵ص: ۶۲).

با توجه به همین نقش مهم یادگیری زبان و تاثیر آن در شکل گیری آگاهی انسان است که لیکاف و جانسون برای خرد ورزی انسان به کمک یادگیری زبان به مولفه ها و مشخصه های متمایز مهمی اشاره می کنند که شکل گیری و انجام آن ها بدون دخالت کیفیت زبان آموزی امکان پذیر نیست:

- توانایی استنباط منطقی
- توانایی تحقیق کردن
- توانایی حل مساله
- توانایی ارزیابی کردن
- توانایی انتقاد کردن
- توانایی تامل در رفتار خود
- توانایی شناخت خود، دیگران و جهان پیرامونی

با تکیه به همین خاصیت های خردورزی های انسان و با توجه به نقش زبان آموزی در کیفیت شکل گیری شناخت و آگاهی است که لیکاف و جانسون انسان را با عنوان تنها "حیوان فلسفی" معرفی می کنند و در مورد توانایی های شناختی این انسانی فلسفی اظهار می دارند: (نیلی پور، ۱۳۹۴ : ص ۱۳۹-۱۴۰).

به اعتبار این تعریف برای انسان به عنوان "حیوان فلسفی" موجودی است می تواند درباره سرنوشت و آینده خود پرسش کند و در تحول شناخت دخالت داشته باشد. لیکاف و جانسون مشخصه های زیر را برای انسان به عنوان تنها موجود فلسفی برمی شمارند:

- تنها حیوان فلسفی است که می تواند درباره وضع خود چرا بگوید و پرسش و دخالت کند.
- تنها حیوان فلسفی است که می تواند درباره مفهوم اخلاق پرسش کند و به آن فکر کند.
- تنها حیوان فلسفی است که می تواند درباره معنی عشق، مرگ و کیفیت زندگی این دنیایی خود پرسش کند.
- تنها حیوان فلسفی است که می تواند درباره تغییر زندگی و رفتار خود فکر کند و عمل کند

¹³ Anglo-American

در نظریه زبان شناسی شناختی لیکاف و طرفداران این دیدگاه، قوه یا توانایی های شناختی زبان انسان با الگوهای مفهومی و فلسفی شناختی که در بسیاری از مکاتب فلسفی "پیشینی" مطرح شده سازگاری ندارد. در نظریه لیکاف و همراهان او زبان نه دارای جوهر نحوی و نه فطری است، بلکه زبان انسان براساس مبانی یادگیری های حسی- حرکتی شکل می گیرد و در جریان رشد و تجربه های محیطی یاد گرفته می شود. در نظریه زبان شناسی شناختی لیکاف و جانسون ماهیت زبان به یک نظام "نورونی" در مغز تبدیل می شود که در طول رشد فردی و اجتماعی و در نتیجه تجربه های محیطی در ذهن شکل می گیرد. توانمندی های شناختی فردی انسان دارای مبانی نورونی است و در نتیجه آموزش های مختلف برای انجام فعالیت های شناختی پیچیده و خلق و بیان مفاهیم انتزاعی پیچیده و جدید آماده می شود. (داوری و همکاران، ۱۳۹۳ص: ۲۶).

لیکاف و جانسن در ادامه بحث خود در خصوص مکاتب فلسفه تحلیلی انگلو- امریکن غرب و پست مدرن نظر خود را به صراحت چنین بیان می کنند:

"دوران بیش از دوهزار و اندی ساله نظریه پردازی های فلسفه پیشینی غرب درباره خصوصیات خرد انسان به پایان رسیده است. با توجه به یافته های علوم شناختی جدید فلسفه هرگز نمی تواند همچون گذشته پاسخگو باشد. (فلسفه بدنمند، لیکاف و جانسن ۱۹۹۹، ص: ۳).

اجازه بدهید در این جا علاوه بر موضوع چالش های معرفت شناختی لیکاف و جانسن به مکاتب فلسفه انگلیسی- انگلیسی غرب بعضی از نا کارآمدی های نظریه "نحو بنیان و مستقل از شناخت عمومی" پیشنهادی چامسکی را هم جمع بندی کنم: (نیلی پور، ۱۳۹۵ص: ۶۰-۶۲)

- زبان پدیده فطری نیست، بلکه یک پدیده نورونی است که در طول رشد و همراه با تجربه های محیطی و براساس مبانی حسی- حرکتی و در تقابل با محیط پیرامونی در مغز شکل می گیرد.
- قواعد نحوی زبان نیاز به ارجاع به اطلاعات معنا شناختی، کاربرد شناختی و کارکرد های گفتمانی مختلف دارند.
- اگر دستور زبان نوعی توانایی نماد سازی از مفاهیم است، مقوله های دستوری هم از مقوله های مفهومی و شناختی نتیجه می شود.

- برخلاف آنچه چامسکی ادعا کرده است، ساخت های دستوری زبان نشانه های قراردادی به صورت درکنارهم چیدن نشانه های صوری و بی معنی نیستند، بلکه ساخت های نحوی ابزار های شناختی برای بیان تجربه های بنیادی و بدنمند شده انسان به کمک یادگیری های محیطی هستند. بدین ترتیب بود که لیکاف با طرح نا کارآمدی های مکاتب فلسفی پیشینی و چالش های "معرفت شناختی" و "روش شناختی" زبان شناسی "نحو بنیان" چامسکی و مجموعه "علوم شناختی نسل اول" درمقایسه با مبانی معرفت شناختی "علوم شناختی نسل دوم"، نظریه زبان شناسی شناختی "خود را درپاسخگویی به شکل گیری توانایی های شناختی در نتیجه یادگیری زبان پیشنهاد و پایه گذاری کرد. درنظریه شناختی لیکاف انسان به عنوان تنها حیوان فلسفی اندیشمندی معرفی شده که زبان مهمترین ابزاراندیشیدن برای خردورزی و خلق مفاهیم پیچیده زبانی و آزادی بیان است.

۴- جمع بندی:

دراین نوشتار تلاش شد به چکیده ای از منشاء وعلل گسترش علوم جدید وعلوم انسانی درغرب درگذرازقرون وسطی به دوران رنسانس وعصرآزاد اندیشی و نقش آن درتوسعه اشاره شود. همچنین به تحولات علمی و مفهومی مجموعه علوم جدید به عنوان رشته های دانشگاهی که از قرن هیجدهم بعد به عنوان علوم مستقل و آزاد اندیشانه درکم رنگ شدن نقش حاکمیت کلیسای کاتولیک دراداره جامعه دراروپا نقش داشته اشاره شد. از بین فلاسفه غربی به نظرچارلز تیلورفیلسوف کانادایی درباره تمایزهای تحولی مختلف مفهومی آزادی علم و آزاد اندیشی درپانصد سال گذشته از "عصر سکولار" اشاره شد(چارلز تیلور، ۱۴۰۱). به اعتقاد وی درعصر آزاد اندیشی سه تحول مفهومی مهم درجوامع غربی با عنوان های "جدایی حکومت از نهاد دین"، "سلوک مذهبی و کم رنگ شدن شرکت در کلیسا" و بالاخره رواج "خصلت رواداری بین رویکرد های ضد مذهبی، غیرمذهبی ومذهبی" در جوامع غربی اشاره شد (به نقل از پاک نژاد، ۱۴۰۱: ص ۱۶۸). همچنین تیلور اعتقاد دارد: "امرسکولار به مفهوم دوم اغلب به معنای تنزل باورهای مسیحی تلقی شده است و تنزل به حد زیادی با رشد باورهای دیگردرعلم، عقل یا پیشرفت علمی به خصوص تقویت شد ... و موجب شد نظریه تکامل یا توضیحات روان عصب شناختی در باره عملکرد ذهن" مطرح شود (تیلور، ۱۴۰۱: ص ۲۰). علاوه بر این، تیلور معتقد است "عصر مدرنیته باید برمبنای ویژگی های بنیادین طبیعت انسان درک شود".

همچنین درباره ماهیت آزاد اندیشی علوم جدید وبویژه علوم انسانی از دیدگاه فلاسفه ایرانی و تاکید بر نقش "علوم انسانی و برنامه ریزی و توسعه" (داوری، ۱۳۸۹) اشاره شد. به تحولات معرفت شناختی در مبانی فلسفی در دوره های مختلف تاریخ و رنسانس ورابطه آن با کلیسا و "زمینی بودن و یا آسمانی بودن" منشا

فلسفه و اینکه "دررئسانس برزمینی بودن وبشری انگاشتن فلسفه وتوسعه هنروعلم تاکید شده" است اشاره شد. ره آورد این تحول توسعه علوم ریاضی وفیزیک واقتصاد وسیاست و غیره بود. علاوه بر این، به نقش تعلیم و تربیت و اهمیت توسعه در آموزش ها و کاربر د زبان برای آزادی بیان در تحول جامعه از دید گاه فلاسفه و منتقدان ادبی نیز اشاره شد.

همچنین در بخش دیگری از این نوشتار به تلاش های دانشمندان زبان شناسی و روان شناسی در شکل گیری انقلاب های معرفت شناختی و علمی از نیمه دوم قرن بیستم در علوم انسانی پرداختیم. در انقلاب اول شناختی با طرح چالش های فلسفی از مکتب فلسفی "تجربه گرا" مطالعات زبان شناسی و روان شناسی گذر کردند و توانستند برای پاسخگویی به ماهیت ذهن و معرفت انسان در نتیجه یادگیری زبان به مبانی فلسفی "خرد گرای" عصر روشنگری توجه بیشتری بشود. چامسکی و همراهان در زبان شناسی بدنبال طرح نظریه جامعی بود ندکه در چهارچوب آن بتوان دستگاه زبان انسان را مانند سایر علوم و با دقت ریاضی بررسی وتوصیف کرد. همین ویژگی نظریه چامسکی بود که برای دانشمندان سایر علوم نیز جاذبه داشت و موجب شکل گیری و همبستگی علوم شناختی شد. ولی با توجه به اینکه پشتوانه فلسفی نظریه چامسکی منطق ریاضی و در نتیجه کارکرد ذهن انسان نیز به مثابه کارکرد کامپیوتر ها تلقی میشد پس از گذشت دو دهه از گسترش آن به دلیل نا کار آمدی های معرفت شناختی به تدریج از سوی بعضی از زبان شناسان و فلاسفه با چالش های فلسفی جدی رو برو شد و در نتیجه به تدریج مبانی انقلاب دوم شناختی پایه ریزی شد. در انقلاب دوم شناختی ادعا شد با توجه به اینکه همه یادگیری های انسان مبنا ی "بدنمندی" (تجربه مندی) دارند و زبان هم براساس تجربه های بدنمندان محیط پیرامونی در ذهن شکل می گیرد موجب تحول شناخت انسان می شود.

در مبانی نظری و معرفت شناختی انقلاب دوم شناختی باور بر این است که توسعه علوم و فناوری های نوین شناختی در جامعه کنونی در صورتی که "مبتنی بر شواهد" تجربی باشد می تواند در بهبود روابط اجتماعی و اخلاقی و سیاسی جامعه نقش موثر و مثبتی داشته باشد. لیکاف معتقد است در نتیجه تفاوت های بنیادی بین دو انقلاب در علوم شناختی " ما هم اکنون در علوم شناختی نسل دوم در جایگاهی هستیم که می توانیم ساختار استعاری نظام های اخلاقی مختلف را مطالعه کنیم. فکر می کنیم علوم شناختی نسل دوم امکانات دقیق تر و روشنتر از همیشه برای تجزیه و تحلیل دستگاه های استعاره های مفهومی به ما می دهد. برای نمونه ، در مطالعه ی اخلاقی کانت، بحثی که مطرح می کنیم این است که این بنای عظیم عقلانی براساس چهار استعاره بنیادی پایه ریزی شده است. همین تحلیل بما امکان می دهد تا متوجه شویم چگونه جنبه های مختلف نظریه اخلاق کانت با یکدیگر تناسب پیدا می کند". سپس اضافه می کند "علوم شناختی نسل دوم نه تنها

برای ساختار مفهومی نظام های اخلاقی روشنی بخش است، بلکه برای نظام های سیاسی و مسایل اجتماعی هم روشنگر است. (نیلی پور، ۱۹۹۴ ص ۶۵).

لیکاف و جانسن در ادامه بحث های خود در خصوص مکتب فلسفه تحلیلی و مکاتب انگلو- امریکن غرب و پست مدرن نظر خود را به صراحت چنین بیان می کنند:

"دوران بیش از دوهزار و اندی ساله نظریه پردازی های فلسفه پیشینی غرب درباره خصوصیات خرد انسان به پایان رسیده است. با توجه به یافته های علوم شناختی جدید فلسفه هرگز نمی تواند همچون گذشته پاسخگو باشد. (فلسفه بدنمند، لیکاف و جانسن ۱۹۹۹، ص: ۳).

همان طور که در بحث علوم شناختی نسل دوم از دیدگاه لیکاف و جانسن اشاره شد اساس یادگیری و آموزش زبان برای خرد ورزی و آزادی بیان است. بنابر این، با تکیه به همین خاصیت های خردورزی های انسانی و با توجه به نقش کیفیت زبان آموزی در شکل گیری شناخت و آگاهی و آزادی بیان است که لیکاف و جانسون انسان را با عنوان تنها "حیوان فلسفی" معرفی می کنند و در مورد توانایی های شناختی این انسان فلسفی: به توانایی هایی از قبیل اینکه می تواند درباره سرنوشت و آینده خود پرسش کند و در تحول آن دخالت داشته باشد اظهار می دارند: (نیلی پور، ۱۳۹۴: ص ۱۳۹-۱۴۰).

در پایان لازم به یادآوری است که پیشرفت های علوم شناختی و تکنولوژی "رباتهای هوشمند" از یک سو می تواند برای خدمت رسانی در بعضی از زمینه های پزشکی و توان بخشی امکان کمک رسای به انسان های نیازمند را فراهم می کند. ولی در عین حال پیشرفت های سریع "هوش مصنوعی رباتیک" که عمدتاً حاصل توسعه انقلاب اول شناختی است و در نتیجه جایگزین کردن ربات ها برای تصمیم گیری جایگزین انسان، بیم آن می رود علاوه بر کم رنگ تر شدن نقش عاملیت انسان ها در تصمیم گیری های مهم امور زندگی خود، ممکن است جایگزینی "ماشین های خودکار پیشرفته" در موارد حساس خطرات بزرگ و غیر قابل کنترلی را برای آینده زندگی ملت ها رقم بزند.

فهرست منابع:

۱- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۹) علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه. انتشارات فردایی دیگر.

- ۲- داوری اردکانی، رضا، نیلی پور، قائمی نیا، انتونی جی ان جاج و یارمحمدی (۱۳۹۳) *زبان / استعاری و / استعاره های مفهومی*. انتشارات هرمس.
- ۳- داوری اردکانی، رضا (۱۴۰۰) *آزادی، قانون و سازمان*. نشر پگاه روزگار نو.
- ۴- نیلی پور، رضا (۱۳۸۹، ۱۳۹۴) *زبان شناسی شناختی: دومین انقلاب معرفت شناختی*. انتشارات هرمس.
- ۵- نیلی پور رضا (۱۳۹۵ چاپ سوم) *چامسکی و انقلاب زبان شناسی*. انتشارات دانژه. تهران.
- ۶- ادلمن، جرالده (۱۳۸۷، ۱۳۹۵، ۱۴۰۱) *زبان و آگاهی*. ترجمه، نیلی پور، رضا. انتشارات نیلوفر.
- ۷- اسلامی، روح الله (۱۴۰۱) *سیاست نامه آبان*. سال ششم شماره ۲۴: ص ۱۵۷.
- ۸- تیلور، چالرز (۱۴۰۱) *عصر سکولار*. ترجمه، پاکنژاد، علیرضا. انتشارات پگاه روزگار نو.
- ۹- پاک نژاد، علی رضا (۱۴۰۱) "گذراز افسون زدگی" *مجله آگاهی* نو. شماره ۰۸ سال دوم. خرداد و تیر ۱۴۰۱.
- ۱۰- فرای، نور تروپ (۱۳۷۲ چاپ دوم) ترجمه، ارباب شیرانی، سعید. *تخیل فرهیخته*. مرکز نشر دانشگاهی.
- 11- Lakoff, G. & M. Johnson (1999) *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenges to Western Thought*. Basic Books.
- 12- Lakoff, G. & M. Johnson (1980) *Metaphors we Live by*. University of Chicago Press.
- 13- Lenneberg, Eric H. (1967) *Biological foundations of language*. New York: John Wiley and Sons.
- 14- Miller, George (2003) *The Cognitive Revolution: A Historical Perspective*. *Trends in Cognitive Sciences*. Vol. 7 No.3. March 3003.
- 15- Chomsky, Noam. (19۵۶) *Syntactic Structures*. Mouton, The Hague.
- 16- Chomsky, N. (1971). Review of B. F. Skinner's *Beyond Freedom and Dignity*. *The New York Review of Books*, 17, 18–24.
- 17- Chomsky, N. (19۵۹). *Review of Verbal Behavior*, by B.F. Skinner. *Language* 35, 26-58
- 18 - Harris, Randy Allen (1993) *The Linguists Wars*. Oxford University Press USA
- 19- Johnson, Mark (1987) *The Body in the mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. The U. of Chicago Press.

Epistemological Challenges of Human Sciences and Development

Reza Nilipour

In this paper the major determinants of development of different branches of sciences and Humanities in Europe as the result of transition from the Middle Ages into Renaissance for demystification and secularization of sciences to be used for human welfare and freedom of thought are briefly discussed. Also, as the result of Western secularization of sciences and humanities some major epistemological conceptual changes are proposed for development by some philosophers. The results of these conceptual changes are briefly discussed with reference to proposals brought up by one Canadian and one Iranian philosophers. As the result of the development of new branches of sciences during secularization period several industrial revolutions brought some positive social changes and welfare in people's daily life.

Since the new branches of sciences and humanities during secularization period were based on experimental evidence some epistemological and methodological changes have been made in different fields of sciences in order to bring welfare and positive changes in people's daily life.

Besides several industrial revolutions during the process of secularization, there have been two major epistemological revolutions in areas of human sciences with emphasis on the function of language learning in our human cognitive development since the second half of the 20th century. The first cognitive revolution was critical of behavioral approaches in linguistics and psychology which was basically rooted in the analysis of behavior. With respect to methodological and philosophical approaches, the first cognitive revolution was based on symbolic logic and analytical philosophy but the Second Cognitive Revolution was critical of symbolic logic and analytic philosophy. It was claimed that language is basically an embodied epistemological system for major cognitive activities. Therefore, language as a major cognitive system to be learned it was meant to be used for cognitive activities and freedom of expression.

Key Words: Humanities, Cognitive Science, secularization, Experiential Philosophy, Cognitive Philosophy, Freedom of Expression